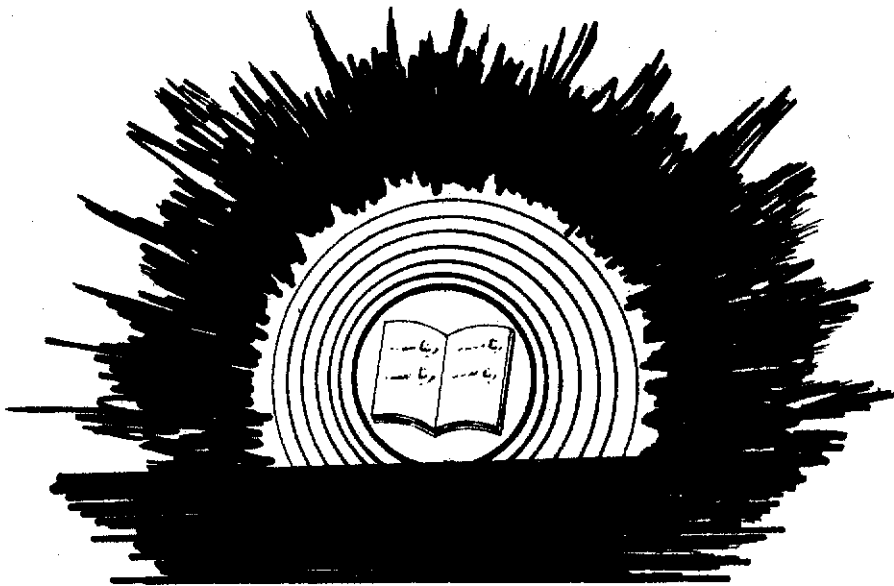


بسمه تعالی

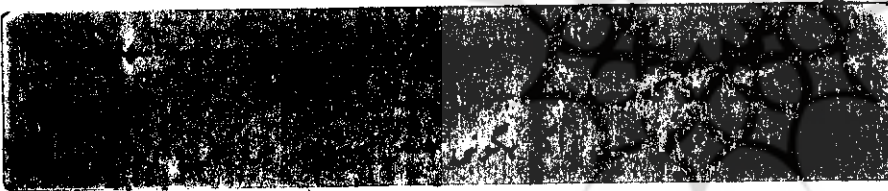
عاشورای سال ۶۸ هجری است و اکنون شهدای کربلا در آن دشت و بیابان بیهوش بی کفن افتاده‌اند و این عاشقانی که تا چند ساعت پیش یکپارچه هیجان و شور بودند آن‌ها به آرزوی خودشان رسیده و روحشان در بهشت در آرامش ابدی است اما مثل اینکه در این میان چشمهای امام حسین (ع) نگران و مضطرب است، و هراسان صحنه کربلارا می بیند که بطور یاران ابن زیاد به خیمه حاصله می کنند و آنها را آتش میزنند ولی غیراز تمام این مصائب ناراحتی امام بیشتر بخاطر جوانی است که از لطف خفیه خدائی مریض و در بین خیمه ها است. و بخاطر کسی است که امام تبلور مسئولیت عظیم امامت را که خدا در او به ودیعت گذاشته، می بیند و اکنون این جوان ۲۳ ساله به همراه دیگر یاران و اهلیت امام به اسیری گرفته شده‌اند و به طرف مقر حکومتی ابن زیاد در حرکت هستند و امام میداند که چه بار عظیم و مسئولیت خطیری را برگردن این جوان گذاشته است و چرا که باید او پیامبر خون آنها برای دیگران باشد و پیامبر این خیر جانگداز و این انقلاب عظیم انسانی که بخاطر عشق در راه عبودیت این چنین مشتاقانه جان میدهند باشد و پیامبر این مکتب باشد و این چنین امام سجاد (ع) بار عظیم امامت را بردوش میگیرد و از همان اولین لحظات بعد از شهادت پدر بزرگوارش می بایست که انجام وظیفه نماید به همین دلیل وقتی او را به بارگاه عیداله بن زیاد می برند و در جواب او که امام را تهدید به کشتن می کند می فرماید: آیا مرا به کشتن می ترسانی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن عادت مالمست و شهادت کرامت و بزرگواری در زدماست. و در این مقاطع حساس و کوناه از زمان که فرصت کم و در ضمن دشمن بزرگترین تبلیغات را بر علیه امام حسین (ع) میباشند کرده بود می بایستی که بهترین جوابها را در کوتاه ترین فرصتی که پیدا می کردند بیان می فرمودند و به همین جهت عمه بزرگوارش زینب علیها السلام چندین بار در نقاط مختلف شهر کوفه سخنرانی نموده بود و چنان جوی درست کرده بودند که اوضاع کاملاً بر ضد ابن زیاد شده بود به همین دلیل ابن زیاد نامهای به یزید در شام (دمشق) می نویسد و میخواهد که اسراراً برای او بفرستد و این چنین کاروان اسرا به طرف دمشق حرکت میکند و این بهترین فرصت برای امام سجاد (ع) بود که بتواند حرفهایش را بزند چرا که دمشق مدت سی و چند سال بود که بطور کلی

صفحه ۲۸



بمناسبت ۱۸ محرم، روز شهادت امام چهارم، امام زین العابدین (ع)

دعا، تجلی امامت امام زین العابدین (ع)



ابوسفیان را رسوا می کند اما حاضرین با اصرار و باتکیه بر اینکه از این کودک چه برمیآید؟ به او اجازه دادند که صحبت کند) امام بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم چنین فرمود که: ای مردم خداوند به هفت فضیلت ما را به دیگران برتری داده است که آن هفت تا این است که پیامبر اکرم از ماست و علی مرتضی و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء و دوسبط امت حسن و حسین از ماست (که اینها به علت شناخته شده بودن بین مردم مطرح گشتند تا مردم بفهمند که شجره این قوم به چه کسانی ختم میشود چرا که اینها به عنوان خارجی و محارب با خلیفه مطرح شده بودند) و بعد ادامه میدهد که ای مردم، منم فرزند مکه و منی، منم فرزند زمزم و صفا... و منم فرزند فاطمه زهرا منم فرزند خدیجه کبری، منم فرزند

از سیطره حکومت اسلامی و اسلام خارج شده بود از زمان عثمان که حکومت شام دست معاویه افتاد تا همان سال تا آنجا که اصلاً مردمانش فرزندان رسول الله را فراموش نموده بودند و همه پیرو و تابع محض معاویه و فرزندش شده بودند و کاملاً بر ضد علی (ع) و اولاد او بودند چرا که در هر روز در مساجد بر ضد علی (ع) گفته میشد و چون آنها ارتباطی با خارج از خود نداشتند همه تحت تاثیر تبلیغات معاویه بودند که در نتیجه وقتی خبر رفتن به دمشق میرسد امام خود را برای لحظه مناسبی آماده میکند تا بتواند رسالت عظیم خودش را درباره خون شهیدان و ادامه امامت انجام دهد به همین دلیل وقتی با اصرار زیاد خودش، بر روی منبر رفت (گرچه یزید قبول نمیکرد و می گفت که این جوان مرا و آل

جهاد

امام مقتول به تیغ اهل جفا، منم فرزند تشنه صحرائ کربلا، منم فرزند آنکه سرش را به نیزه کردند و گردانیدند در شهرها و منم آنکه اولاد زنا، حرم او را اسیر کردند و پیوسته منم منم می گفت و خود را معرفی میکرد که در این حال خروش از مردم برخاست و نزدیک بود که مردم شورش کنند یزید به موزن گفت که اذان بگو و وقتی موزن گفت که اشهدان لا اله الا الله فرمود که گوشت و پوست و خون من بروحانیت خدا گواه هستند و شهادت میدهند و بعد وقتی گفت که اشهدان محمدا رسول الله، امام روبه یزید کرد و گفت که محمد (ص) جد من است یا جد تو، که اگر بگویی جدتوست دروغ گفته‌ای و کافر میشوی و اگر میگویی جدمن است پس چرا عترت او را کشتی و فرزندان او را اسیر کردی؟ که در این حالت یزید سخت ترسید و باطریق مدارا با آنها رفتار نموده تا آنجا که به ابن زیاد فحش داد و تمام تقصیرها را گردن او انداخت و دستور داد که آنها را بحدینه ببرند که باز امام در بدو ورود به مدینه دوباره

رفته بر پدر بزرگوارش را بازگو نموده و آنچنان ولوله‌ای در شهر انداخت که همه گریان شدند و بدین طریق پیام شهدا را میرساند. اما آیا مگر کار امام با رسیدن به مدینه تمام شده بود و و می بایستی گوشه نشین میشد؛ محال بود که خاندان عترت و طهارت چنین کاری کند، پس لازم بود که به هر طریق اسلام و احکام آنرا برای مردم بازگو نماید اما جو حکومتی اقتدر اختناق آمیز بود که هیچگونه کار علنی نمی توانست انجام شود به همین دلیل امام خط مشی جدیدی را در بسط و توسعه اسلام با توجه به اوضاع آن روز در پیش گرفت خطی که بتواند در عین رشد دادن به جامعه اسلام و مسلمین، باعث رسوائی دشمن و نابودی آن گردد و در آن جو خفقان هیچ چیز بالاتر از دعا نبود که کسی نمی توانست مانع شود و در نتیجه دعائی بین مردم پخش می شد که تمام محتویات اسلام و سخنان امام در آن مستتر بود، دعاهائی که هر کدام به منزله یک دستور العمل برای زندگی و مبارزه با نفس و همچنین مبارزه با دشمنان اسلام بود که نمونه بارز آن دعاهای صحیفه سجادیه است دعاهائی که شاید از لحاظ شکل و محتوی، هیچ کدام از دعاهای دیگر، توان برابری با آن را نداشته باشند دعاهائی که تمام اصول اعتقادی از توحید و نبوت و امامت تا اصول مبارزاتی برای رها شدن از چنگال ستمگران در لایلهای سطور این دعاهای بصورتیهائی شیوا بیان شده است و این خط

جهاد

اصلی امام در مبارزاتش بوده اما هیچوقت و در هیچ لحظه‌ای از رساندن پیام شهیدان غافل نبود و به همین دلیل هر ساله در ماه محرم عزاداری میکرده و گریه و زاری برای پدرش میکرده و تا آنجا که هر وقت میخواست آب بخورد بیاد تشنگی شهدا می افتاد و گریه میکرد و این گریه ها زنده کننده یاد آن شهیدان بود که امام سجاد (ع) این سنت را برجای گذاشت، سنتی که نجات بخش اسلام و زنده کننده آئین تشیع در طی سیزده قرن تاریخ مبارزات شیعه بوده است.

گفتیم که مسئله دعا و مناجات برای امام سجاد (ع) یک استراتژی برای نگهداری اسلام و حق

و خداوند اطاعتش را واجب بداند و ثابا با مطرح کردن اینکه می بایستی از اولوالامر پیروی نمود و تلویحا حقانیت خود را برای اولی الامر بیان می فرماید.

همچنین امام در همان زمان به مسئله علمای آل محمد (کسانی که از محضر علم و درس حضرت فیض می بردند) اهمیت خیلی زیادی میدهد چرا که اینها بازوان پرتوان و قوی امام سجاد (ع) در شهرهای مختلف بودند و به همین دلیل وقتی یکی از افراد بنام محمد بن مسلم زهری به دستگاه خلافت نزدیک میشود و به علمای بد می گوید (چون بر ضد خلافت و خلیفه حرف

در نامه ای به یکی از افرادی که به خلافت نزدیک شده بود و پول گرفته بود، امام می فرماید: **تو نیست و به کسی نزدیک شدی که حق احدی را رد نکرده و تو هم با تقرب به او هیچ باطلی وارد نکردی**

و افشای باطل بود و امام در دعاهایش، با توصیف خدا و پیامبران و ائمه و بطور کلی اصول و فروع اسلامی، سند زنده‌ای از اسلام واقعی را بجای گذاشت بطوریکه الان بعد از قرن‌ها، یکی از معتبرترین کتاب از لحاظ استناد به مضامین آن، می باشد که مشتمل بر معیار و ملاک های زیادی در جهت اخلاق و در نتیجه خودسازی انسان است.

غیر از دعاهای صحیفه، امام نامه ها و پندهای زیادی دارد که در کتب متفرقه دیگر جمع آوری شده است که در آنجا امام محور اصلی صحبت خود را مسئله امامت میگرد چنانکه در تحف العقول در یکی از پندهای امام چنین اشاره شده است که: **فقدموا امر الله و طاعته و طاعه من اوجب الله طاعته بین یدی الامور کلهما...**

*** امام سجاد (ع) به ابن زیاد می گوید: آیا مرا به کشتن می ترسانی؟ مگر نمی دانی که گشته شدن عادت ماست و شهادت کرامت و بزرگواری در نزد ماست.**

مقدم بدارید و اطاعت از طاغوت ها و سرکش ها و اموری را که مربوط به آزمایشات دنیای زیبا و فریبنده است بر امر خدا و اطاعت از او و اطاعت از اولی الامر او مقدم ندارید و بدانید که شما بندگان خدا هستید و ما هم با شما هستیم.

که در اینجا امام سجاد (ع) به مسئله امامت اشاره می نماید که اولاً باید از طرف خداوند باشد

زده بودند) امام در نامه ای که به او می نویسد با اشاره به مسئولیت علما تذکرانی به او میدهد و میفرماید: **خداوند علما را در قرآن مسئول دانسته و می فرماید «باید آنرا (حق) برای مردم بیان کنید و نهان ندارید»** و بدانکه کمترین کتمان حق و سبکترین باری که بروش داری این است که به وحشت ظالم انس گرتی و راه گمراهی را نزدیکی خودت به او (خلیفه) و اجابت دعوت او برایش هموار کردی... **تومالی را گرتی که از آن تو نیست و به کسی نزدیک شدی که حق احدی را رد نکرده و تو هم با تقرب به او هیچ باطلی را وارد نکردی...**

تو را درباره علمای آل محمد به شک انداختند و بوسیله تو دل جهال و نادانان را برای خود صیقل کردند که حسی از وزیران خاص او و نیرومندترین یارانش به اندازه تو بفرساید آنها روپوش نهند.

که در اینجا امام علاوه بر اینکه در آن جو خفقان باز هم خلیفه وقت را ظالم معرفی می کند و از کمک به او مسامحت عمل میاورد، اشاره به مسئولیت آن فرد و بقید افراد و علما در آن زمان میکند که می بایستی حق را بگویند تا بتوانند جهال را از گمراهی و نادانی در بیاورند و به آنها شناخت بدهند.

به هر حال امام سجاد (ع) با در نظر گرفتن خط اصلی خود که همان اظهار حقایق و افشای باطلی بطریق دعا بوده، توانست بار عظیم رسالت را در آن زمانه با تاکتیک های مختلف بدوش بکشد تا اینکه بالاخره ستمگران طافت نیابده و امام را بقیه درد فحه

برق رسانی در

بسم الله الرحمن الرحيم

قطعنامه اولین سمینار سراسری واحد های برق جهاد سازندگی

باورتان باشد که خودمامم میتوانیم صنعتی داشته باشیم و میتوانیم ابتکاری داشته باشیم همین باور توانائی، شما را توانا می کند. (امام خمینی)

۱- بار دیگر پشتیبانی بیدریغ خود را از رهبر کبیر انقلاب اسلامی و پیروی از اصل ولایت فقیه و نیز حمایت خود را از انقلابات اسلامی منطقه اعلام میداریم.

۲- با توجه به اهمیت برق رسانی به روستاها در رابطه با فعال کردن صنایع روستایی و تولیدات کشاورزی (چاههای آب و صنایع کشاورزی) و جذب روستائیان در زمینه های کشاورزی و صنعتی و با در نظر گرفتن لزوم یک برنامه ریزی سراسری جهت تحقق اهداف فوق از مسئولین شوراهای مرکزی خواهانیم (وامیدواریم) که نسبت به واحدهای برق اهمیت

جبهه ها پایدار و استوار

اندکی زخمش بهبود یابد.

او چنان مشغول به فعالیت در جبهه ها و یشت جبهه ها بود که فرصت دادن گزارش کار نداشت و زمانی که مرحوم دکتر بهشتی بجنوب آمدند و برادران از کارهای شهیدزاده برای او گفتند شهید بهشتی ایشان را در کنار خود قرار داده و از ایشان مدرسانی کردند و گزارش کار از ایشان خواستند ولی این شهید قادر نبود که سخن بگوید. شهید دکتر حکیم در ادامه گفت: دکتر

شهیدزاده در روز سوم شعبان زمانی که بر اثر کمبود راننده چند مجروح جنگی را شخصا به یشت جبهه حمل میکردند تصادف کرده و بر اثر ضربه مغزی در تاریخ پانزدهم شعبان در تهران شهادت میسرند.

سرانجام دکتر حکیم نیز چون یار خوب و همسنگرش دکتر شهیدزاده به لقاء الله پیوست و با خون خود پیوندی عمیق بین مردم رنج دیده و مسلمان ایران و عراق بوجود آورد.

بیشتری قائل شوند.

۳- نظریه وجوه مشترک مسئولیتهای وزارت نیرو واحد برق جهاد سازندگی در رابطه با روستاها لزوم همکاری وزارت نیرو و سازمانهای تحت پوشش این وزارتخانه را متذکر میشویم. ۴- به کلیه نیروهای جهاد سازندگی مخصوصاً برادران عزیزی که در واحدهای برق فعالیت دارند، یادآور می شویم که پیوسته رسالت اصلی خویش را که رسانیدن پیام انقلاب اسلامی به روستاها و پیاده کردن اهداف مقدس این انقلاب است در هر زمان و مکان مدنظر داشته و وظیفه خود را بآب خوردن ها و اخلاق اسلامی و مخصوصاً تبلیغات فرهنگی به نحو احسن به

انجام برسانند.

که بار دیگر ضوابط اصلی برق رسانی به روستاها را که استفاده از انرژی الکتریکی در صنایع کشاورزی و دامی و چاههای آب و صنایع روستایی است (در مرحله بعد مسائل بهداشتی و فرهنگی و رفاهی مورد نظر است) یادآور می شویم.

و همچنین متذکر می شویم که شبکه های برق رسانی باید بر اساس محاسبات دقیق و رعایت استانداردها و مسائل اقتصادی طراحی و اجرا شوند و توصیه می شود حتی الامکان از نصب واحدهای کوچک دیزلی و نیز پایه های جویی خودداری گردد.

در زندان نوسود

محکمتر نشان دهم.

مجدداً براه افتادیم در کنار راه چشم به تابلوی جاده ای افتاد که معلوم شد در مسیر میروان به نوسود هستیم و بعد از آن جاده شروع کرد به پائین رفتن، باز هم شاهو جلوتر حرکت میکرد به ماموستا که کنارش نشسته بود گفتم که به سروان گو میخواهم با او راجع به مساله ای صحبت کنم ملاحظه فرمائید که این دو مساله ای را بفهمم و ثانیاً شاید بتوانم راهی پیدا کنم و دفع الوقت کم گفت باشد.

حدود پنج بعد از ظهر به نوسود رسیدیم شاهو و ماشین عقی بداخل شهر رفتند و ما همانجا در مدخل شهر به محلی که بعداً فهمیدیم ژاندارمری نوسود است رفتیم، در داخل پاسگاه پیشمرگهای دمکرات بدور ما جمع شدند هر کس چیزی می گفت از ماشین پیاده شدیم، چند نفر مسلح جلو آمدند و با خشونت من و پاسدار را بداخل یک اتاق بردند جوانی بلند قامت و ورزیده در آنجا اسم و قامیل ما را پرسید و نوشت و با اصطلاح ما را تحویل گرفت، ما را بداخل

دعا، تجلی

در سن پنجاه و هفت سالگی در سال ۹۵ هجری شهادت میسرانند تا از زبان او که رسوا کننده آل سفیان بود (اشاره به سخن یزید) رهائی پیدا کنند که زهی باطل که رهروان این راه و ائمه پاک بعد از او هیچوقت چنین مجالی را به آنها ندادند و نخواهند داد تا اینکه وعده خداوند تحقق پیدا نماید که ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والسلام.

یک انبار برسد در اینجا نیز لوازم و وسایل زیادی بصورت درهم ریخته وجود داشت، در کنار انبار تابلوهای برق و کامپیوترهای را دار دکل ژاندارمری نوسود در کنار لاستیک کهنه و باطری شکسته ها روی هم انباشته شده بود و حکایت از جهالت مطلق مدیران محل و یا کوشش آنان در تخریب بیت المال می نمود.

در آنجا که ما بودیم و در آنجا که من و پاسدار را نیز گرفتند و با فحش و کتک و دردی وری ما را بداخل انبار تاریک دیگری که در انتهای این انبار وجود داشت هل دادند و من در آخرین لحظه صدای ماموستا را شنیدم که یواشکی در گوشم گفت غصه نخور و منم گفتم ماموستا مثل اینکه کار فرهنگی ماتموم شده و بعد گفتم که حتماً میخواهم شاهورا ببینم. گفت باشد بهش میگم و رفت.

اطفاق خیلی تاریک بود و بعد از بسته شدن در زندان هنوز از پشت آن فحش و تهدید و فریاد بگیر و ببند بگوش میرسید و مدتی حدود چند دقیقه طول کشید تا چشم ما بتاریکی عادت

کرد فهمیدیم که غیر از مایک پیر مرد حدود پنجاه ساله نیز در زندان است.

لیاس کردی بتن داشت و از چانه اش خون می آمد ابعاد زندان حدود ۱/۸ متر در ۲/۲ متر بود و سقف آن نیز ۳ متر ارتفاع داشت یک پنجره کوچک به ابعاد ۱۸×۱۸ در بالا نزدیک سقف وجود داشت که آفتابگیر نبود و بخاطر ضخامت دیوار انبار که حدود ۶۰ سانتیمتر بود اصولاً نورگیر نبود.

ادامه دارد

جها